

در شماره قبل، "تنش زدایی" به عنوان سومین ویژگی حاکم بر فضای روانی خانواده مورد بررسی قرار گرفت. اینک ادامه بحث از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد.

# روان‌شناسی خانواده و نقش آن

ناخواسته رابطه‌ای از نوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری نیز ایجاد می‌شود. دست کم از لحاظ اعمال مدیریت واحد بر یک سازمان و یافتن وحدت رویه در انجام وظایف سازمانی، فرد یا افرادی باید در موضع مدیریت، سلطه‌گری پیشه کنند و عده‌ای نیز در موضع پیرو، سلطه‌پذیر باشند. سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، در چنین مواقعی، نشانگر برتری و ارزشمندی سلطه‌گر یا بالعکس نشانگر ضعف و بی‌ارزشی سلطه‌پذیر نیست، بلکه نشانگر یک ضرورت سازمانی و اجتماعی است. این نوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری ضرورت و الزامی اجتماعی و اجتناب‌ناپذیر است. هر جمع انسانی برای حفظ خود و برای رسیدن به

۴- سلطه‌گری و سلطه‌پذیری انسان‌ها وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، انواعی از روابط را با یکدیگر برقرار می‌کنند. احترام متقابل، یکی از این نوع روابط است. رعایت حقوق یکدیگر، رابطه‌ای دیگر است. دل‌جویی و از حال یکدیگر با خبر شدن نیز رابطه‌ای دیگر است که در اکثر جوامع انسانی بین افراد آدمی ایجاد می‌شود. وقتی انسان‌ها علاوه بر مجاورت، به همکاری و معاضدت نیز می‌پردازند، روابطی گسترده‌تر را بین یکدیگر برقرار می‌سازند. در یک سازمان اداری و کاری، باید بین افراد روابطی از نوع همدلی، همفکری و همکاری نیز برقرار باشد تا بتوانند به اهداف مورد نظر خویش برسند. در چنین سازمان‌هایی، خواسته یا

خانواده به عنوان یک اجتماع کوچک انسانی ناگزیر از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است.

اهداف خود ناگزیر از اعمال برخی سلطه‌ها از یک سو و پذیرش برخی سلطه‌ها از سوی دیگر است. چنین قاعده‌ای بر خانواده نیز حاکم است. خانواده به عنوان یک اجتماع کوچک انسانی ناگزیر از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است.

علاوه بر ضرورت رهبری و هدایت سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی، به دلیل تفاوت‌های فردی بین انسان‌ها، برخی از آنان در موضع توانمندتری نسبت به سایرین قرار می‌گیرند و از این رو بهتر از دیگران می‌توانند از عهده برخی از کارها برآیند. در چنین مواردی افراد ضعیف‌تر ناگزیر از پیروی از افراد قوی‌ترند. افراد باهوش، علی‌القاعده بهتر از افراد کم‌هوش توانایی اداره امور را دارند و بهتر است افراد کم‌هوش در موارد مربوط از افراد باهوش‌تر پیروی کنند. این همان معنایی است که قرآن کریم آن را تسخیر برخی از افراد توسط برخی دیگر، به دلیل وجود همین تفاوت‌های بین انسان‌ها، تعبیر می‌کند (و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً؛ سوره زخرف، آیه ۳۲). از جمله این تفاوت‌ها می‌توان به دانش بیشتر، تقوای افزون‌تر، قدرت مدیریت بالاتر، آینده‌نگری قوی‌تر، پذیرش اجتماعی بهتر و سایر توانایی‌های مؤثر بر اداره اجتماع اشاره کرد.

خانواده به عنوان یک سازمان کوچک ولی بنیادین اجتماع، از این قاعده مستثنا نیست. در خانواده نیز انواعی از روابط انسانی، از جمله سلطه‌گری و سلطه‌پذیری برقرار می‌شود. در حقیقت خانواده برای استمرار وجودی خود ناگزیر از اعمال سلطه است و این جوی اجتناب‌ناپذیر و حاکم بر خانواده است. در خانواده پیوسته این جوروانی که کسی در صدد سلطه بر دیگری است، وجود دارد؛ خواه این فرد مرد باشد یا زن و خواه فرزند باشد یا والد. تفاوت مهم خانواده‌ها

در این زمینه ناشی از وجود یا عدم این جو نیست، بلکه تفاوت مهم در نحوه و چگونگی اعمال این سلطه است. در خانواده‌ای فردی که می‌خواهد سلطه خویش را اعمال کند با داد و فریاد و پرخاش عمل می‌کند، و در خانواده‌ای دیگر همین عمل با صبوری و گفت و گو یا با روش‌های دیگر، به انجام می‌رسد. اعمال سلطه در خانواده‌هایی موجب تنش، دلگیری، از هم گسیختگی، ناراحتی و امثال آن می‌شود و در خانواده‌هایی نیز موجب استحکام، بقای بیشتر، همدلی، همراهی و احساس آرامش بیشتر می‌گردد. این تفاوت‌ها ناشی از وجود یا عدم سلطه‌گری نیست، بلکه ناشی از نحوه اعمال آن در زندگی خانوادگی است.

به این ترتیب، مفهوم سلطه‌گری و سلطه‌پذیری باید از منظرهای گوناگون مورد توجه قرار گیرد. اولاً باید از منظر روان‌شناختی، زیربنای آن بررسی گردد. ثانیاً از منظر جامعه‌شناختی باید بر نقش تعاملی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در استمرار سازمان خانواده توجه شده، به ریشه‌های اجتماعی و تاریخی آن در جامعه ایرانی و نحوه کارکرد آن در درون خانواده نیز پرداخته شود. ثالثاً به لحاظ اخلاقی باید آن را مورد توجه قرار داده، خوب یا بد بودن و ارزشمند یا ضدارزش بودن آن مورد بحث قرار گیرد. رابعاً این نکته باید از منظر تعلیم و تربیت رسمی کشور نیز مطرح و بررسی شود. زیرا با توجه به ضروری بودن فرایند سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در خانواده، باید مفهوم و جایگاه آن و چگونگی اعمال آن از طرف اعضای خانواده به آنان آموزش داده شود. در غیر این صورت بسیاری از خانواده‌ها به دلیل عدم درک صحیح این مفهوم و نیز عدم مهارت در اعمال آن، دچار آسیب‌شده، به خانواده و اعضای آن لطمه جدی وارد می‌شود.

**اجتناب‌ناپذیر بودن سلطه‌گری و سلطه‌پذیری از یک سو، و منفی تلقی شدن آن از طرف برخی از انسان‌ها، ما را دچار نوعی تعارض کرده و همین تعارض، اختلال‌های جدی در سازمان‌های اجتماعی ما ایجاد کرده است.**

**در نظام آموزشی ما، به دلیل عدم پذیرش کامل سلطه استاد و معلم، افراد رشد می‌یابند، لکن نه رشد کامل، بلکه یک رشد ناقص.**

این در حالی است که سلطه‌گری و سلطه‌پذیری رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر در جوامع و به خصوص در سازمان‌های انسانی است. اجتناب‌ناپذیر بودن سلطه‌گری و سلطه‌پذیری از یک سو، و منفی تلقی شدن آن از طرف برخی از انسان‌ها، ما را دچار نوعی تعارض کرده و همین تعارض، اختلال‌های جدی در سازمان‌های اجتماعی ما ایجاد کرده است. این تعارض را می‌توان ناشی از این واقعیت دانست که انسان‌ها در اعمال سلطه، گاه از واقعیت اجتماعی و الزام آن فراتر می‌روند و آن را یک امتیاز برای خود تلقی کرده، از آن برای برتری‌جویی و خودرأیی استفاده می‌کنند و به این ترتیب سلطه‌گری را با زورمداری و ستم‌گری می‌آمیزند. ایرانیان نیز به دلیل تجربیات مکرر سلطه‌گری‌های همراه با زورمداری و ستم‌پیشگی، سلطه‌گری را تداعی کننده ستم‌گری و سلطه‌پذیری را تداعی کننده ستم‌پذیری می‌دانند. این تلقی از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، موجب شده است که نتوانیم از آن در جهت سازندگی، توسعه و پیشرفت استفاده کنیم. حتی در روابط خانوادگی، به جای استفاده مثبت از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر، ناگزیر از استفاده از جنبه‌های منفی آن شده‌ایم. وقتی چیزی اجتناب‌ناپذیر باشد، اگر نتوانیم از جنبه‌های مثبت آن استفاده کنیم، لاجرم در دام جنبه‌های منفی آن خواهیم افتاد.

در مقایسه بین رفتار اجتماعی مردمان کشورهای آسیای جنوب شرقی، مانند چین، ژاپن، کره، ویتنام و حتی کشورهای اسلامی در این منطقه از جهان، مانند مالزی و اندونزی، با مردم کشور ما، شاهد این تفاوت آشکار هستیم. اهالی این کشورها به نحو آشکاری تسلط مدیران خود را پذیرا هستند. در این

در این زمینه بهتر است نگاهی اجمالی داشته باشیم به برخی از پیامدهای ناآشنایی با جایگاه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در جامعه ایرانی. بسیاری از ما ایرانیان، در یک واکنش آنی، از اصطلاح سلطه‌گری و سلطه‌پذیری گریزان هستیم. بسیاری از ایرانیان، نه تنها نمی‌خواهند سلطه‌پذیر باشند، بلکه از سلطه‌گری نیز بیزارند. با اتخاذ چنین موضعی، نشان می‌دهیم که نگرشی منفی نسبت به این مفهوم داریم.



کشورها پیوسته دستورهای سازمانی بر تصمیمات و تشخیص‌های فردی ارجحیت دارد. فرد در سازمان بدون داشتن تلقی منفی از سلطه‌پذیری، سلطه

مستولان خود را می‌پذیرد. در حالی که در کشور ما ایران، سلطه‌پذیری بد و ضد ارزش تلقی می‌شود. بسیاری از افرادی که با موضع‌گیری‌های کلامی و غیرکلامی، نشان می‌دهند که زیر سلطه کسی نمی‌روند. این نوع موضع‌گیری در جملاتی از این دست منعکس است: «... خیال کرده؛ من به این سادگی‌ها زیر بار کسی نمی‌رم. یا اگر خدا هم از آسمون به زمین بیاد، می‌گم نه...»

در پس تمامی این عبارات، نوعی مقاومت پنهان در مقابل سلطه‌گری اجتناب‌ناپذیر اجتماعی به چشم می‌خورد. این مقاومت، یک تعارض است؛ تعارضی که اثر خود را هم در برون دادهای سازمانی، از جمله نتیجه و محصول سازمان‌ها نشان می‌دهد، هم در زندگی فردی انسان‌ها. این تعارض موجب می‌شود هم سازمان‌ها رشد مطلوب خود را نداشته باشند و هم افراد. چرا کشور ما در مقایسه با کشوری چون ژاپن، دست کم به لحاظ فناوری، این مقدار باید عقب باشد؟ چرا محصولات کارخانه‌های ژاپن، این گونه بازارهای جهان را تسخیر می‌کند ولی محصولات کشور ما قدرت چنین کاری را ندارد؟ یکی از مهم‌ترین دلایل این است که مردم ما در مقابل پذیرش سلطه مدیران، نوعی مقاومت درونی دارند. آنان به راحتی سلطه افراد برتر را نمی‌پذیرند و به همین دلیل همفکری، همدلی و همکاری کامل در سازمان‌های ما حاکم نمی‌شود و در نتیجه محصول این سازمان‌ها نیز نامطلوب از آب در می‌آید.

این مقاومت تا جایی است که ما به راحتی موضع‌شاگردی را در مقابل معلم و استاد نیز

نمی‌پذیریم. این مطلب در اظهار نظرهای دانشجویان و دانش‌آموزان، نسبت به معلمان خود، در کل به چشم می‌خورد. هر چند ممکن است شاگردی، معلم یا استاد خود را به دلایلی دوست داشته باشد و اظهار نظر مثبتی در مورد آن فرد خاص داشته باشد، لکن در مجموع اظهار نظر اکثر شاگردان در مورد معلمان خود، منفی یا دست کم فاقد ارزش بالای اجتماعی و انسانی است. بسیاری از شاگردان، معلمان خود را در غیابشان تمسخر کرده، دستورهای آنان را توهین به خود تلقی می‌کنند. این نوع موضع‌گیری موجب می‌شود که شاگردان، مراحل شاگردی را به شکل کامل طی نکرده، به رشد حقیقی خود نایل نشوند. در نتیجه این نگرش، فرایند شاگردی و استادی در کشور ما لطمه دیده است. در نظام آموزشی ما، به دلیل عدم پذیرش کامل سلطه استاد و معلم، افراد رشد می‌یابند، لکن نه رشد کامل، بلکه یک رشد ناقص. افراد به ظاهر فارغ‌التحصیل می‌شوند، لکن به کمال لایق خود نمی‌رسند، بلکه تنها مدرکی را دریافت می‌کنند. همین امر موجب می‌شود افراد نیز در مجموع به رشد لایق خود نرسند. به بیان دیگر، آنانی که سلطه استاد را پذیرفته‌اند، رشد یافته‌اند ولی آنانی که چنین سلطه‌ای را نپذیرفته‌اند، خام و ناپخته باقی مانده و تنها به مدرکی دست یافته‌اند.

برای حل این تعارض خوب است این نکته را پیوسته در نظر داشته باشیم که سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در روابط اجتماعی و سازمانی امری اجتناب‌ناپذیر است، لکن سلطه‌گری و سلطه‌پذیری می‌تواند به دو شکل تحقق پیدا کند:

۱- سلطه‌گری و سلطه‌پذیری تعاملی و سازنده

۲- سلطه‌گری و سلطه‌پذیری زورمدارانه و

مخرب

**سلطه‌گری زن و شوهر را در مثل معروف زبان فارسی که «گرچه را باید دم حجله گشت» می‌توان جست و جو کرد.**

سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در خانواده بحث فوق، پس از طرح موضوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، گذری بود بر جنبه‌های اخلاقی و جامعه‌شناختی آن، به ویژه در جامعه ایرانی. اینک لازم است این مفهوم را از منظر روان‌شناختی و آن هم در محدوده خانواده، مورد توجه قرار دهیم. هر چند باید توجه داشته باشیم که دامنه منفی اندیشی در مورد سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، تا خانواده نیز تسری یافته و مشکلات چندی را در خانواده ایرانی ایجاد کرده است.



**اندیشه کنترل و تسلط بر رفتار همسر گاه چنان شدت پیدا می‌کند که تبدیل به یک توهم، یعنی تصور غلط در مورد توانمندی خود برای تغییر همسر، می‌شود. این توهم را می‌توان توهم سلطه بر همسر نامید.**

روزی شاهد مکالمه تلفنی یک روحانی با خانمی بودم. از پاسخ‌های آن روحانی متوجه شدم که آن خانم از زمانی که متوجه شده است در قرآن آیه‌ای وجود دارد که در آن مرد را قیام کننده برای انجام امور زنان معرفی کرده است (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم...؛ سوره النساء، آیه ۳۴). به طور کلی به قرآن بی‌اعتقاد شده است. همین یک آیه در نزد آن خانم برای عدم حقانیت قرآن کفایت می‌کرد. این واکنش، ناشی از تحلیل و تفسیر معنای دقیق آن آیه نبود، بلکه ناشی از مقاومت پنهانی بی بود که آن خانم در درون خود در مقابل سلطه‌پذیری از مردان احساس می‌کرد. هر چند که در تحلیل‌های آتی نشان خواهیم داد که هم زنان و هم مردان ما در زندگی زناشویی، هم سلطه‌گر و هم سلطه‌پذیرند، اما این سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را می‌خواهند بدون ذکر نام و ناهشیارانه انجام دهند و در نتیجه، آن را با آسیب‌هایی برای خانواده همراه کنند.

سلطه‌گری زن و شوهر را در مثل معروف زبان فارسی که "گریه را باید دم حجله کشت" می‌توان جست و جو کرد. این ضرب‌المثل هر چند که کمی مردانه به نظر می‌رسد، لکن ضرورت سلطه‌گری زنان

و مردان ایرانی نسبت به همسرشان را نشان می‌دهد. یعنی این فقط مردان نیستند که می‌خواهند سلطه خود را بر زنانشان از همان ابتدای ازدواج کامل کنند، بلکه زنان نیز با به کار بردن همین ضرب‌المثل، تمایل خود را بر سوار شدن بر کار از همان ابتدای ازدواج نشان می‌دهند.

سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در خانواده، از زن و شوهر آغاز شده، با به دنیا آمدن فرزندان به سمت آنان نیز کشیده می‌شود. در حقیقت تمامی اعضای خانواده در یک تلاش نامنسجم و غیررسمی، گاه در صدد سلطه‌گری بر دیگر اعضای خانواده‌اند و گاه تن به سلطه‌پذیری می‌دهند، و این یک تعامل اجتماعی در بین افراد خانواده است.

سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در خانواده، در صورتی که به خوبی درک شود و زن و شوهر بتوانند نقش خود را در این زمینه درست ایفا کنند، می‌تواند منجر به تعادل پایدار در زندگی شود. اما در صورتی که این فرایند به خوبی درک نگردد و همسران قادر به ایفای نقش صحیح خود در این زمینه نشوند، تعادل در روابط زندگی بر هم خورده، زندگی زناشویی با آسیب مواجه می‌شود. بنابراین پیامدهای مثبت و منفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در مجموع به شرح زیر است:

الف - تعادل پایدار

ب - تعادل ناپایدار

ج - عدم تعادل

مادر مباحث آتی در قالب مثال‌هایی نمونه‌هایی از سه مورد فوق را نشان خواهیم داد.

اینک بهتر است ابتدا به بحث درباره علل سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در بین زن و شوهر بپردازیم و بعد از آن بحث سلطه‌گری و سلطه‌پذیری فرزندان و والدین را مطرح کنیم.

می‌گیرند، به دست می‌آورند. به عبارت دیگر فرایند سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در زندگی زناشویی، یک الزام اجتماعی است و بدون این‌که زنان و شوهران برای آن آموزش مناسب دیده باشند، ناگزیر از به کارگیری روش‌هایی برای اعمال آن می‌شوند.

چنین وضعیتی، به ویژه در جوامعی که زن و شوهر از دو فرهنگ متفاوت برخوردار باشند، مشکلات زیادی را به وجود می‌آورد. مشکلات مربوط به ناسازگاری‌ها و طلاق‌های بسیار در شهرهای بزرگ و مهاجرپذیر، مانند تهران، ناشی از وجود چنین ناهماهنگی‌ها بین زنان و شوهران است. در هر حال برای تحلیل دقیق‌تر مطلب، بهتر است علل این فرایند را مورد بحث قرار دهیم.

۱- احساس مسئولیت در حفظ کیان خانواده: زن و شوهر پس از ازدواج، هر یک در جایگاه خود احساس می‌کنند که باید این خانواده نوپا را حفظ کنند و از آسیب‌های احتمالی و در نهایت اضمحلال آن

**در اصل آموزش‌های غیررسمی، نقش حضور دیگران در زندگی شخصی ماست، در حالی که احساس مسئولیت ما برای حفظ کیان خانواده، نقش و اعمال مدیریت ما در زندگی خود است.**

علل سلطه‌گری و سلطه‌پذیری زن و شوهر نسبت به یکدیگر

زن و شوهر، با تشکیل زندگی و آغاز همزیستی با یکدیگر، به دلایلی که مورد بحث قرار خواهد گرفت، از یک سو تلاش در سلطه‌گری بر همسر خویش را آغاز می‌کنند و به دلایلی نیز سلطه همسر را بر خود و زندگی، پذیرا می‌شوند. آن دو در یک

کشاکش و زورآزمایی متقابل سعی می‌کنند

تسلط خود را بر بخش‌هایی از زندگی و رفتار و گفتار و حتی شخصیت همسر محقق نمایند و در این راه از روش‌ها و

حربه‌هایی سود می‌جویند که اغلب برای استفاده از آن‌ها آموزش رسمی و آگاهانه‌ای ندیده‌اند، بلکه آن‌ها را از طریق الگوهای واقعی خویش که مهم‌ترین آن‌ها پدر و مادرند یا از طریق توانایی‌هایی که دارند و نیز حدس‌هایی که می‌زنند یا احتمالاتی که در نظر



جلوگیری کنند. نادرند افرادی که در این زمینه احساس مسئولیت نداشته باشند. این احساس، با افزایش احتمال انحلال خانواده، بیش تر و بیش تر می شود. جوانانی که امروزه در شهرهای بزرگ ازدواج می کنند، با مشاهده موارد زیادی از طلاق و عدم موفقیت در اداره زندگی زناشویی توسط جوانان دیگر، این نگرانی را در خود احساس می کنند که مبادا آنان نیز نتوانند از عهده حفاظت از خانواده خویش برآیند.

این احساس مسئولیت و نگرانی، جوانان را به فکر چاره اندیشی می اندازد. این چاره اندیشی پیش از همه متوجه نقش فعال خودشان در کنترل زندگی می شود. بخشی از این کنترل، تسلط یافتن بر برخی از رفتارهای همسر است. هر یک از آن دو ضمن این که تلاش می کند رفتارهایی از همسر را تحت تسلط خود بگیرد، در عین حال احساس می کند که باید امتیازهایی هم به طرف مقابل بدهد و از این طریق به خواست های خود برسد. یعنی سلطه هایی از همسر را می پذیرد تا خود نیز بتواند در مواردی سلطه گری کند و از این طریق زندگی خود را حفظ کند.

مردان و زنان در زندگی می خواهند همسرشان رفت و آمد کنترل شده و حساب شده ای با خانواده و دوستانش داشته باشد و نیز حساب شده و احترام آمیز با فامیل و دوستان همسرش رفتار کند. این ها همه ناشی از نگرانی درباره تأثیرگذاری منفی دیگران بر روی زندگی زناشویی آنان است. در ضمن می خواهند به لحاظ اقتصادی و مالی نیز کنترل هایی را اعمال کنند. از این رو در مواردی زن در مورد نحوه خرج کردن مرد، او را مورد سؤال قرار می دهد و گاه مرد در مورد مخارج زن او را تحت کنترل در می آورد و پول کمی در اختیار وی قرار می دهد.

**برخی از زنان معتقدند که باید شوهر را تربیت کرد. و او را در جهت خواست های خود تغییر داد.**

در زمینه بروز انحرافات رفتاری نیز زن و شوهر هر یک به نحوی ممکن است احساس نگرانی کنند. این احساس نگرانی، برخلاف احساس نگرانی در مورد مداخله دیگران یا کنترل های مالی و اقتصادی، اغلب به شکل پنهان و اعلام نشده انجام می گیرد. زنی که با نگرانی در مورد احتمال اعتیاد شوهر یا نگرانی در مورد وجود زن های دیگر در زندگی او، رفتارها و اشیای شوهرش را به شکل مخفیانه مورد بازرسی قرار می دهد، در اصل در صدد کنترل زندگی خویش است. او می خواهد خانواده خود را حفاظت کند. در مقابل، مردی که مکالمات و رفت و آمدهای زنش را، به دلیل نگرانی از مداخلات و نفوذهای دیگران، از جمله نگرانی از وجود مرد دیگری در زندگی زنش، کنترل می کند، اغلب در صدد حفظ خانواده خود است. این کنترل های بدبینانه و ناشی از سوءظن، اغلب به شکل پنهان انجام می گیرد. در هر حال این فرایند منجر به سلطه گری ها و سلطه پذیری های گوناگون می شود. مرد وقتی می خواهد زنش را برای رفت و آمدهایش تحت کنترل و تسلط خویش در آورد، در جای خود ناگزیر می شود به همسرش در مورد رفت و آمدهای خودش نیز امتیازی بدهد. برای مثال به او می گوید: هفته ای یک بار به خانواده تو سر می زنیم و هفته ای یک بار به خانواده من. یا این که وقتی مشکلاتی از طرف خانواده های زن و مرد برای عروس یا داماد به وجود آمده است و در نتیجه یکی از آن دو یا هر دو مایل به ملاقات خانواده همسرشان نیستند، با هم قرار می گذارند که مثلاً هفته ای یک روز مرد به خانه پدر و مادرش برود و در همان زمان نیز زن به خانواده خودش سرزنند. چنین قرارهایی که به سایر موارد نیز گسترش می یابد، خود نوعی سلطه گری و سلطه پذیری است.

اندیشه کنترل و تسلط بر رفتار همسر گاه چنان شدت پیدا می کند که تبدیل به یک توهم، یعنی تصور غلط در مورد توانمندی خود برای تغییر همسر، می شود. این توهم را می توان توهم سلطه بر همسر نامید. چنین توهمی حتی در بین برخی از دخترانی که هنوز ازدواج نکرده اند نیز رواج دارد. بسیاری از آنان، به اشتباه فکر می کنند که نه تنها می توانند رفتار همسرشان را به نحو دلخواه تغییر دهند، بلکه قادرند شخصیت او را نیز دگرگون کرده، در جهت مطلوب خود هدایت کنند. این اندیشه یک تصور غلوآمیز از توانمندی خود برای تسلط بر همسر است.

روزی خانمی حدوداً ۲۰ ساله برای مشاوره نزد من آمد. او هشت، نه ماهه باردار بود و به سختی جا به جا می شد. هنوز در صندلی خود به راحتی جای نگرفته بود که گفت: من شوهری دارم بی سواد، بیکار، فحاش، پرخاشگر، معتاد و... از او پرسیدم: چرا با چنین فردی ازدواج کرده اید؟ گفت: من و دوستم در سال آخر دبیرستان درس می خواندیم که روزی متوجه شدیم دو پسر، که یکی همین همسر فعلی من است، دنبال ما راه افتاده اند. ما تا مدت ها این کار را یک شوخی به حساب می آوردیم و در جواب آنان اغلب با مسخره بازی جواب می دادیم. مدتی به این مثال گذشت تا این که آن دو به ما پیش نهاد ازدواج دادند. ما این مطلب را هم به مسخره برگزار می کردیم، تا این که روزی این پسر به من گفت: "با من ازدواج کن، اگر ازدواج نکنی من می میرم." من هم برای این که او نمیرد تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم.

پرسیدم: مگر نمی دانستید که چنین ازدواج هایی نمی تواند سرانجام خوبی داشته باشد؟ مگر کسی از خانواده تان شما را راهنمایی نمی کرد؟ جواب داد: بله، پدرم به شدت مخالف بود و

حتی چند بار مرا برای انصراف از این ازدواج کتک زد. علاوه بر این من خود زیاد مطالعه می کردم و سرنوشت بسیاری از افرادی را که به همین ترتیب شکست خورده بودند، خوانده بودم. ولی یک نکته در ذهنم بود و آن این که با خود می گفتم آنان که شکست خورده اند نمی دانسته اند چگونه رفتار کنند، ولی من می دانم. من می دانم که از ابتدا به گونه ای رفتار کنم که شوهرم را کاملاً تحت تسلط خویش در آورم و او را آدم کنم، و به این ترتیب بود که بر تصمیم خود پافشاری کردم. پدرم وقتی دید کاری نمی تواند بکند، به من گفت: "با این شرط با ازدواج موافقت می کنم که وقتی رفتی دیگر به این خانه بازنگردی." من هم با اطمینانی که در مورد کارم و تسلطم داشتم در جواب او گفتم که بالباس سفید به خانه شوهرم می روم و با لباس سفید نیز از خانه او بیرون می آیم. ولی حالا که تنها یک سال از ازدواج ما می گذرد، جدایی ماقطعی شده و دادگاه حکم جدایی ما را صادر کرده است. آن دوستم هم با پسر دوم ازدواج کرد. آنان هم از هم جدا شده اند، البته با این تفاوت که آن دو دیگر بچه ندارند. من هم به این منظور برای مشاوره آمده ام که بدانم با فرزندکی که در شکم دارم چگونه رفتار کنم. آیا او را بعد از تولد، قبل از آن که بینم، به خانواده شوهرم تحویل دهم، یا این که نزد خود نگه دارم؟

**باید زنان و شوهران جوان و حتی دختران و پسران، در مورد حدود روابط رفتاری با یکدیگر در قبل و بعد از ازدواج، آموزش ببینند.**

۲- آموزش های غیررسمی: وجود برخی از آموزش های غیررسمی در جامعه منجر به بروز رفتارهایی از طرف زن و شوهر می شود که حاصل آن اعمال برخی از سلطه گری ها و پذیرش برخی از سلطه هاست. این آموزش ها، اغلب غیر مدون، نامنظم، خارج از کنترل و بدون برنامه ریزی انجام می گیرد. از این رو باید آن ها را از نوع آموزش های غیررسمی<sup>۱</sup> یا برنامه آموزشی پنهان<sup>۲</sup> به شمار آورد.



در واقع این گونه آموزش‌ها در مراودات اجتماعی و جمع‌های دوستانه، گاه به شوخی و گاه جدی، مطرح شده، ذهن حاضران را به اشکال مختلف تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر می‌توانیم بگوییم که ما براساس احساس مسئولیتی که برای حفظ کیان خانواده داریم، روش‌هایی را خود کشف کرده، آن‌ها را شخصاً به کار می‌بریم، لکن در آموزش‌های غیررسمی تحت تأثیر دیگران قرار گرفته، شیوه‌هایی را که آنان به ما آموزش می‌دهند، در زندگی شخصی خود مداخله می‌دهیم. در اصل آموزش‌های غیررسمی، نقش حضور دیگران در زندگی شخصی ماست، در حالی که احساس مسئولیت ما برای حفظ کیان خانواده، نقش و اعمال مدیریت ما در زندگی خود است.

برخی از این آموزش‌ها، اندکی جنبه عام یافته و در قالب ضرب‌المثل‌ها یا شوخی‌ها، تجلی پیدا کرده است. ضرب‌المثل "گرچه را باید دم حجله کشت"، یکی از این موارد است. در این ضرب‌المثل، اعمال سلطه از همان ابتدای کار، مورد تأکید قرار گرفته است. هم‌چنین مردانی که تحت سلطه زنان خویش قرار گرفته‌اند، زن ذلیل نامیده شده‌اند. این اصطلاح در بطن خود، سلطه زن بر مرد رانفی می‌کند و آن را نوعی ذلت به شمار می‌آورد.

از این نوع ضرب‌المثل‌ها در فرهنگ‌های گوناگون وجود دارد که همگی به نوعی اعمال کنترل در زندگی زناشویی اشاره دارند. برای مثال هندی‌ها می‌گویند: زن و کیف پولت را محکم ببند و همراهت بردار. روس‌ها نیز می‌گویند: آزادی، حتی زن خوب را هم فاسد می‌کند. از این دست ضرب‌المثل‌ها در بسیاری از کشورهای جهان دیده می‌شود. جوهره این

### تفاوت‌های فردی بین زن و مرد موجب می‌شود که هر یک از آن دو حیطه‌های خاصی را تحت سلطه خویش درآورند.

گونه افکار وجود عنصر کنترل و تسلط بر زندگی زناشویی است.

این موارد هر چند که ظاهری به نفع مردان دارند، لکن اغلب به شکل عکس نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بسیاری از زنانی که گربه را دم حجله می‌کشند، بسیاری از زنانی که به راستی چنان بر امور زندگی تسلط یافته‌اند که مردان بدون اجازه آنان تصمیمی نمی‌گیرند و چه بسا زنانی که از شوهر خویش مانند کیف پولشان و بلکه بیش‌تر و دقیق‌تر مراقبت می‌کنند.

برای نمونه، زمانی که امرا و افسران ارشد ارتش در خانه گماشته داشتند، یکی از اخباری که گماشته‌ها از خانه این دسته از افسران به بیرون منتقل می‌کردند، میزان ترس فرماندهان از زنانشان بود. این نکته که افسران مستبد و زورگو در سرباز خانه‌ها، افرادی زبون در مقابل زنانشان بودند، پیوسته نقل مجالس سربازان، درجه‌داران و افسران بود.

علاوه بر ضرب‌المثل‌ها و شوخی‌ها، افکاری در بین زنان و مردان به شکل جسته و گریخته رواج دارد که به نوعی به آنان الگوی رفتار با همسرشان را نشان می‌دهد. برخی از زنان معتقدند که باید شوهر را تربیت کرد. و او را در جهت خواست‌های خود تغییر داد. برای مثال همسر من در یک مصاحبه تلویزیونی، وقتی در پاسخ مصاحبه‌گر که پرسیده بود: آیا تاکنون سعی کرده‌اید شخصیت شوهرتان را عوض کنید، پاسخ منفی داده بود، مورد اعتراض برخی از دوستانش قرار گرفت که چرا چنین پاسخی داده است. این اعتراض وجود این نکته را نشان می‌دهد که باید زن بر شوهرش چنان تسلط داشته باشد که بتواند رفتار و حتی شخصیت او را تغییر دهد.

شکل دیگری از اندیشه تسلط، در بین برخی از زنان و مردان رایج است. آنان با آموزش دیدن از افراد

دور و نزدیک، الگوهایی از سلطه‌گری را می‌آموزند که برخی اوقات آن نیز به شکست می‌انجامد.

مردی حدوداً ۲۷ ساله با شکایت از رفتن

زنش به خانه پدری، برای مشاوره مراجعه

کرد. او گفت: زنم، دوماه است که قهر

کرده و به خانه پدرش رفته و تلاش من

در این مدت برای بازگشت او بی‌نتیجه مانده

است. در این مدت بارها به درخانه آنان رفته‌ام،

ولی مرا نپذیرفته‌اند. وقتی در را باز می‌کنند و می‌بینند

من پشت در هستم، در را می‌بندند. چند بار ساعت‌ها

در سر کوچه آنان کشیک کشیده‌ام تا همسرم را ببینم

و با او چند کلامی صحبت کنم، ولی او به هیچ وجه

حاضر به صحبت با من نیست.

پرسیدم: چه شده که چنین وضعیتی به وجود

آمده است؟

پاسخ داد: من با مشاهده رفتار پدرم چنین

آموخته بودم که باید مرد حرف اول و آخر را در

زندگی بزند. بر این اساس از ابتدای ازدوایم، سعی

کردم تمامی مسایل زندگی را به طور کامل تحت

تسلط خود در آورم. در این میان سعی کردم رفتارها و

آمد و شدهای زنم را نیز دقیقاً آن طور که می‌خواهم

سامان بدهم. ابتدا از او خواستم که ارتباطش را با

تمامی دوستانش، به استثنای یکی از دوستان

صمیمی‌اش، قطع کند. او هم پذیرفت. بعد از مدتی به

زنم امر کردم رابطه‌اش را با آن دوست هم قطع کند.

پس از کمی مقاومت، آن را نیز پذیرفت. وقتی این

موفقیت‌ها را در تسلط بر زنم دیدم، خواستم آن را

کامل و کامل‌تر کنم. از او خواستم تنها ماهی یک بار به

دیدن پدر و مادرش برود. اعتراض او را نپذیرفتم و

برخواست خود پافشاری کردم. او هم به این خواست

عمل کرد. تا این که روزی همسرم به من گفت که پدر

و مادرش عازم سفر حج‌اند و به او اجازه دهم برای

**یکی دیگر از  
زمینه‌هایی که  
موجب می‌شود  
افراد در زندگی  
خانوادگی به  
اشکال  
گونگون  
سلطه‌گری و  
سلطه‌پذیری  
داشته باشند،  
تفاوت‌های  
فردی میان  
آن‌هاست.**

دیدن والدینش و خداحافظی، به منزلشان برود. این

بار نیز اندیشه سلطه مردانه بر زندگی به من دستور

داد که به او اجازه ندهم. هر چه اصرار کرد، نپذیرفتم.

به سرکار رفتم و وقتی برگشتم دیدم همسرم خانه را

ترک کرده و تا امروز برنگشته است. امروز می‌بینم که

استفاده از الگوی سلطه پدرم در خانواده چه آسیبی به

من زده است. این الگو شاید برای پدرم کارساز بوده

است ولی برای من نه. شاید هم من تنها شاهد

بخش‌های آشکار رفتار پدرم بوده‌ام و از آن‌ها الگو

گرفته‌ام و بخش‌های پنهان رفتار او را ندیده‌ام.

به هر حال این مرد پس از چند بار مراجعه،

توانست زندگی‌اش را باز یابد. چند سال بعد او را

دیدم که با مسرت و خوشحالی از استمرار زندگی‌اش

سخن می‌گفت.

نوع دیگری از سلطه‌گری‌ها، ناشی از نگرانی در

مورد ایفای درست نقش زنی یا شوهری در زندگی

است. بسیاری از مردان و زنان، پس از ازدواج نگران

این‌اند که مبادا به گونه‌ای رفتار کنند که دیگران در

مورد صلاحیت مردی یا زنی آنان ابراز تردید کنند.

جملاتی مانند این که اطرافیان و فامیل به زنی بگویند:

اگر تو زینت داشتی نمی‌گذاشتی شوهرت با تو و

خانواده‌ات این طور رفتار کند، یا به مردی بگویند:

اگر تو مرد بودی می‌توانستی زنت را آدم کنی، همگی

نشانگر داوری دیگران در مورد زندگی و ایفای نقش

مناسب زنانه و مردانه‌ای است که فرد را ناگزیر از

اعمال کنترل‌ها و تسلط‌هایی می‌کند که گاه زندگی

زناشویی او را تهدید می‌کند. این نوع کنترل‌ها و تسلط

جویی‌ها نیز حاصل نفوذ دیگران در زندگی انسان

است. حتی اگر دیگران به طور مستقیم هم چیزی به ما

نگویند، ذهنیت ما در مورد آن چه آنان فکر می‌کنند، ما

را وادار به انجام رفتارهایی می‌کند که احتمالاً

می‌تواند بر زندگی خانوادگی ما تأثیر سوء بگذارد.

نمونه‌ای از این نگرانی‌ها در مورد مردی

بود که برای جلوگیری از داوری‌های منفی

مادر و پدرش، تذکرات مکرری به

همسرش می‌داد تا جایی که او را خسته کرده

بود. زن نحوه رفتار شوهرش را در این زمینه چنین

توصیف می‌کرد: "مادر زندگی با یکدیگر هیچ مشکلی

نداریم ولی وقتی پای خانواده شوهرم به میان می‌آید

مشکلات ما آغاز می‌شود. مادر شوهر و خواهر

شوهرم بسیار بهانه‌گیر و ایراد گیرند. با طعنه‌ها و

کنایه‌های مختلف مرا آزار می‌دهند. گذشته از این‌ها

رفتار شوهرم است که با آمدن آن‌ها به خانه، مابه کلی

دگرگون می‌شود. یک هفته قبل از این که آنان به خانه

#### مغالطه مهارت

کلامی با

استدلال

منطقی، یکی از

موانع رسیدن

به تفاهم در

زندگی‌های

امروزی است.

ما بیابند در خانه اعلام حکومت نظامی می‌شود.

شوهرم در مورد همه چیز تذکر می‌دهد. در مورد

جزیی‌ترین رفتارهای ما، به ما گوشزد می‌کند که مبادا

چنین کنید یا آن که مراقب باشید حتماً چنان کنید. بعد

از این که آنان وارد خانه می‌شوند به این تذکرات،

اشاره‌های چشم و ابرویی نیز اضافه می‌شود. او دائماً

با حرکات چشم و ابرو به ما گوشزد می‌کند که مثلاً

کاسه، ماست را در سفره فلان جا بگذاریم یا این که

نان را فلان طور سر سفره بیاوریم. خورشت را آن

طور در ظرف بریزیم یا برنج را این طور بکشیم.

خلاصه آن که آن قدر به ما تذکر می‌دهد که ما خسته

می‌شویم. من شخصاً احساس می‌کنم که وقتی

خانواده همسرم به خانه، ما می‌آیند، من دیگر از

صلاحیت‌ها ساقط می‌شوم و گویی در مورد تمامی

اعمالم دچار تردید می‌شوم و در این موقعیت‌ها نه تنها

از خودم بدم می‌آید، بلکه بیش‌تر از همه از خانواده

شوهرم متنفر می‌شوم. در حال حاضر روی دیدن هیچ

کدامشان را ندارم."

شوهر این خانم نیز در مورد رفتار همسرش

می‌گفت: "ما تا وقتی که با همسر و سه فرزندم با هم

زندگی می‌کنیم، بسیار خوش و خرمیم. ولی وقتی

چشم زنم به خانواده من می‌افتد از این رو به آن رو

می‌شود. بی‌احترامی پشت بی‌احترامی. کم محلی

پشت کم محلی. در این مواقع رفتارهایی نشان

می‌دهد که از هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند سربزند. برای

مثال روزی دیدم که مشمعی را که در آن سبزی پاک

می‌کند، به عنوان سفره مقابل پدرم انداخته است. من

به عنوان فرزند این خانواده احساس می‌کنم که باید

پدر و مادرم در خانه، من احساس آرامش کنند. خانه

مرا خانه خودشان بدانند. وقتی چنین رفتارهایی را

می‌بینم فکر می‌کنم آنان در مورد پسرشان چه خواهند

گفت. من در مورد این که نتوانم رفتار همسرم را به



گونه‌ای تغییر دهم که به شکل مناسبی با پدر و مادرم رفتار کند، درباره خودم شک می‌کنم و باید در این

زمینه تصمیمی بگیرم. یا رفتار همسرم تغییر پیدا می‌کند یا این که من از او جدا خواهم شد.

چنین نگرانی‌یی که به حق درست نیز می‌باشد، ناشی از زیر سؤال

رفتن صلاحیت مردی یک فرد در مقابل خانواده‌اش است. هر چند که باید گفت

سرچشمه اصلی مشکل، رفتار خود مرد است. او با تذکرات مکرر اعتماد به نفس و خودپنداره مثبت

زنش را تا حد زیادی از بین برده است و در نتیجه به جای این که از ابتدا کار‌پذیری از خانواده‌اش را به

زنش واگذار کند، خود با مداخله‌های مکرر از یک سو باعث پایین آمدن اعتماد به نفس همسرش شده و از

سوی دیگر موجب بروز احساسات منفی در او نسبت به خانواده‌اش شده است. این احساس منفی در نحوه

رفتارهای همسر این مرد در مقابل خانواده شوهرش به خوبی منعکس است.

این گونه رفتارها، حاصل آموزش‌های غیررسمی است که در جامعه جریان دارد. این

آموزش‌ها به سلطه اجتناب‌ناپذیر در زندگی خانوادگی، جهت می‌دهد و گاه آن را در سمت و سوی

تخریبی هدایت می‌کند. برای اجتناب از این آسیب‌ها، می‌باید روش‌ها و جایگاه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری

در زندگی خانوادگی، در آموزش‌های رسمی دیده شود. باید زنان و شوهران جوان و حتی دختران و

پسران، در مورد حدود روابط رفتاری با یکدیگر در قبل و بعد از ازدواج، آموزش ببینند.

### ۳- توانایی‌ها و مهارت‌های شخصی: یکی دیگر

از عواملی که موجب می‌شود فرایند سلطه‌گری و

سلطه‌پذیری در فضای خانواده ایجاد شود، تفاوتی

است که بین آحاد مردم، از جمله زن و شوهر وجود دارد.

در مورد تفاوت‌های بین دو جنس تاکنون

تحقیقات بسیار به انجام رسیده است. اگر بخواهیم تفاوت زن و مرد را از زوایای مختلف مورد بحث قرار

دهیم، لازم است نگاهی اجمالی به این تحقیقات داشته باشیم. لکن در این جا هدف ما بررسی

تفاوت‌های زن و مرد از تمامی زوایا نیست، بلکه می‌خواهیم به این نکته اجمالاً اشاره داشته باشیم که

تفاوت‌هایی که بین زن و مرد وجود دارد در نحوه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری آنان در زندگی مؤثر است.

برای مثال در تحقیقی که روی ۶۰ دانش‌آموز دبیرستانی در امریکا انجام گرفت، این نتیجه حاصل

شد که دختران سطح بالاتری از افسردگی را نسبت به پسران نشان داده‌اند. علاوه بر آن و همراه با یافته‌های

پیشین، دختران عزت نفس پایین‌تر<sup>۳</sup> و رضایت کم‌تر از تصور بدنی<sup>۴</sup> خود را گزارش کرده‌اند. در ضمن

دختران خودآگاهی<sup>۵</sup> بیش‌تری نسبت به پسران را اظهار داشته‌اند. (آلگود<sup>۶</sup> و همکاران، ۱۹۹۰) همین

تحقیق به برخی از زوایای رفتارهای زنانه و مردانه در حیطه‌های مختلف اشاره دارد. توجه به خود و خود را

دقیق‌تر مورد توجه قرار دادن و نیز نگرانی در مورد وضعیت بدنی، از جمله تفاوت‌هایی است که بین زن و مرد مشاهده می‌شود و همین نکات در نحوه

واکنش‌های آنان در مواجهه با یکدیگر مؤثر است.

تفاوت‌های دیگری نیز بین زن و مرد گزارش شده که به برخی از جنبه‌های آشکار آن اشاره

می‌کنیم، هر چند چنان که گفتیم این بحث احتیاج به گسترش بیش‌تری دارد. اغلب مردان قدرت بدنی

بیش‌تری نسبت به زنان دارند، اگرچه در موارد نادر، قدرت بدنی زنان بیش‌تر از مردان است. اغلب،

مهارت کلامی زنان قوی‌تر از مردان است. آنان از

### یکی دیگر از

### عواملی که

### موجب می‌شود

### فرایند

### سلطه‌گری و

### سلطه‌پذیری

### در فضای

### خانواده ایجاد

### شود، تفاوتی

### است که بین

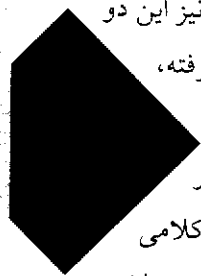
### آحاد مردم، از

### جمله زن و

### شوهر وجود

### دارد.

کلام خود بهتر و بیش تر استفاده می کنند. لذا در جایی که پای سخن گفتن و به اصطلاح محاجه باشد، زنان می توانند غلبه بیش تری پیدا کنند. در مقابل، استفاده از منطق و استدلال منطقی در مردان قوی تر است. اگر کسی هم در مهارت استفاده از کلام و هم در استدلال منطقی قوی تر باشد، اغلب در بحث، حرف خود را به کرسی می نشاند. لکن در مواردی نیز این دو



مهارت در مقابل یکدیگر قرار گرفته، گفت و گویی کش دار و اغلب بی حاصل را ایجاد می کنند. در مواردی زن با استفاده از مهارت کلامی

خود به میدان می آید و با استفاده از جملات و کلمات پیاپی با مرد سخن می گوید، در حالی که مرد به دنبال یک بحث منطقی و منظم است. در چنین شرایطی بحث آنان به نتیجه ای نمی رسد و بسیار زود قطع شده، یا به مشاجره و نزاع می انجامد.

به هر حال تفاوت های فردی بین زن و مرد موجب می شود که هر یک از آن دو حیطه های خاصی را تحت سلطه خویش در آورند. کسی که قدرت خود را در عمل به اثبات می رساند و بارعایت حرمت فرد مقابل، بخشی از زندگی را در اختیار می گیرد، سلطه خود را بر آن بخش مسجل کرده، تا پایان زندگی این وظیفه را بر عهده می گیرد و دست کم در آن بخش، زندگی را به تعادل می رساند. برای مثال مردی که می تواند به لحاظ اقتصادی گردش امور را در دست بگیرد و از عهده این کار نیز به خوبی بر آید، حداقل در این بخش زندگی را به تعادل می رساند. ولی در مقابل، مردی که از عهده این وظیفه به خوبی بر نمی آید و به لحاظ درآمد یا مدیریت مالی کفایت خوبی از خود نشان نمی دهد، نمی تواند در این بخش از زندگی تسلط یافته، امور را اداره کند. در چنین شرایطی یا زن به میدان آمده، از طریق اعمال مدیریت

**کسی که قدرت خود را در عمل به اثبات می رساند و بارعایت حرمت فرد مقابل، بخشی از زندگی را در اختیار می گیرد، سلطه خود را بر آن بخش مسجل کرده، تا پایان زندگی این وظیفه را بر عهده می گیرد و دست کم در آن بخش، زندگی را به تعادل می رساند.**

مالی یا کسب درآمدهای جدید برای خانواده، بخش اقتصادی خانه را تحت تسلط خویش می گیرد و امور را سامان می دهد، یا این که او نیز کفایت لازم را از خود بروز نداده، این بخش از زندگی به شکل آشفته و بی سامان باقی می ماند؛ یعنی خانواده در این بخش دچار تعادل ناپایدار می شود. همین طور است اداره امور دیگر خانواده از قبیل مدیریت فرزندان، رسیدگی به امور تربیتی و تحصیلی آنان، اداره امور اخلاقی و مذهبی آن ها، حفظ و ارتقای سلامت جسمانی و روانی اعضای خانواده، حفظ و ارتقای جایگاه اجتماعی خانواده و... در تمامی این موارد، زن و مرد با نشان دادن صلاحیت های فردی خود، یا امور را سامان بخشیده، اداره می کنند یا این که آشفتگی و بهم ریختگی را بر خانواده تحمیل می کنند. در هر یک از موارد فوق در خانواده های گوناگون، نقش مسلط را گاه در اختیار مردان و گاه در اختیار زنان می بینیم. به عبارت دقیق تر در هر یک از حیطه های فوق، آن کس که مهارت و توانایی بالاتر دارد، امور را زودتر در اختیار گرفته، اداره می کند. در چنین شرایطی، اغلب، خانواده به یک تعادل پایدار می رسد. مشکلات زندگی از آن جایی آغاز می شود که یا هیچ کدام از والدین توانایی و مهارت کافی برای اداره بخش خاصی از زندگی را ندارند یا توانایی یکدیگر را خنثی می کنند. یکی از موارد خنثی سازی توانایی های یکدیگر در زندگی زناشویی، تقابل بین مهارت کلامی و قدرت استدلال است. این مشکل در حقیقت مغالطه مهارت کلامی و قدرت استدلال منطقی است که در مواردی با یکدیگر اشتباه شده، به نظر می رسد آن کس که بهتر حرف می زند حرف های بهتر نیز می زند؛ در حالی که چنین نیست.

روزی یکی از دانشجویان کارشناسی ارشد در کلاس من راجع به نظریه فروید کنفرانس می داد.

او بسیار با تسلط شروع به سخن گفتن کرد و بیش از نیم ساعت با مهارت کلامی بسیار خوب راجع به موضوع صحبت کرد. من در پایان کنفرانس خطاب به او گفتم: "شما چنان خوب صحبت کردید که هر کس نداند نظریهٔ فروید چیست، فکر می‌کند شما آن را به خوبی فهمیده‌اید." من با این سختم خواستم به او و دانشجویان دیگر بگویم که فهمیدن و حرف خوب زدن با خوب حرف زدن تفاوت بسیار دارد. هر چند که همین دانشجویان به دلیل عدم تشخیص برخی از افراد که نتوانسته بودند بین باسواد بودن و خوب حرف زدن او تمایز قائل شوند، به عنوان عضو هیأت علمی یکی از دانشگاه‌ها به استخدام درآمد.

به هر حال مغالطهٔ مهارت کلامی با استدلال منطقی، یکی از موانع رسیدن به تفاهم در زندگی‌های امروزی است. بسیاری از آنانی که از قشر باسواد جامعه به شمار می‌آیند، ولی دچار عدم تفاهم با یکدیگر می‌شوند و به راحتی سلطهٔ یکدیگر را در حیطه‌های مختلف زندگی نمی‌پذیرند، دچار این مغالطه‌اند. مورد زیر، گواهی است بر این مغالطه و تقابل دو توانایی کلامی و استدلال منطقی و تأثیرگذاری منفی این تقابل بر تعادل یابی خانواده.

زن و شوهری حدوداً ۵۰ ساله و با سابقه‌ای حدوداً ۲۰ ساله در زندگی مشترک، تقابلی جدی و کاهنده را در اکثر سال‌های زندگی زناشویی پشت سر گذاشته‌اند. ویژگی غالب زن، داشتن قدرت کلامی برتر و در عوض مقاوم در مقابل استدلال‌های منطقی است. ویژگی غالب مرد نیز فقدان قدرت کلامی در مقایسه با همسرش است، لکن به لحاظ منطقی وضعیتی نسبتاً بهتر از او دارد. زن به آرامی، شمرده و ظاهراً محکم صحبت می‌کند. او حرف‌هایی را که از طرف مقابل می‌شنود و تأیید کنندهٔ دیدگاه اوست،

**مشکلات  
زندگی از آن  
جایی آغاز  
می‌شود که یا  
هیچ کدام از  
والدین توانایی  
و مهارت کافی  
برای اداره  
بخش خاصی  
از زندگی را  
ندارند یا  
توانایی  
یکدیگر را  
خشی می‌کنند.**

می‌پذیرد. ولی وقتی حرفی با استدلال قوی زده شود که در مخالفت با دیدگاه او باشد، با همان آرامش و طمأنینه و با سکوتی که تداعی کنندهٔ نفوذ ناپذیری دیوار چین است، چنان با این کلام مواجه می‌شود که گوینده را از سخن خویش پشیمان می‌کند. کسانی هستند که در مقابل حرف مخالف، پرخاشگری کرده، سر و صدا راه می‌اندازند و کسانی نیز همچون این خانم با سکوت در مقابل حرف مخالف واکنش نشان می‌دهند. این سکوت بسیار شکننده‌تر، آزار دهنده‌تر و توهین آمیزتر از آن پرخاشگری است. شوهری که سالیان متمادی با زنی مواجه بوده که یا می‌بایست حرف‌های او را تأیید می‌کرده، یا این که با عدم پذیرش او مواجه می‌شده، در اصل فشار روانی بسیار زیادی را تحمل کرده است. شخصیت چنین زنی یک شخصیت متعجر، با ظاهری آرام و با صلابت است. بهتر است چنین شخصیت‌هایی را شخصیت‌های صخره‌ای<sup>۷</sup> بنامیم. یعنی شخصیت‌هایی پر صلابت، آرام و استوار، ولی چون صخره نفوذناپذیر. این شخصیت‌ها نشانه‌هایی از شخصیت‌های خودشیفته<sup>۸</sup> و شخصیت‌های اجتنابی<sup>۹</sup> را از خود نشان می‌دهند، ولی با ملاک‌های تشخیصی هیچ یک از آن‌ها سازگار نیستند. از این رو بهتر است این اختلال را جزء اختلالات شخصیت که به گونه‌ای دیگر مشخص نشده‌اند<sup>۹</sup> طبقه‌بندی کنیم (DSMIV). شخصیت‌های صخره‌ای برای مواجه شدن‌های دورادور و مراودات سطحی و کم عمق خوب‌اند، ولی برای زندگی زناشویی و برای همدلی و همفکری، انسان‌هایی بسیار کم‌اعتبارند. چنین فردی در اصل یک شخصیت سلطه‌گر و لکن غیر سلطه‌پذیر است؛ در حالی که در زندگی زناشویی فرایند سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، یک فرایند واحد و مکمل است. سلطه‌گری بدون پذیرش سلطه، رابطه‌ای یک جانبه و اغلب

غیر تفاهمی یا آسیب پذیر را به دنبال خواهد داشت.

به هر حال یکی دیگر از زمینه هایی که

موجب می شود افراد در زندگی

خانوادگی به اشکال گوناگون

سلطه گری و سلطه پذیری داشته باشند،

تفاوت های فردی میان آن هاست.

شخصیت های

صخره ای برای

مواجه

شدن های

دورادور و

مراودات

سطحی و کم

عمق خوب اند،

ولی برای

زندگی

زناشویی و

برای همدلی و

همفکری،

انسان هایی

بسیار

کم اعتبارند.

### منابع:

- اتکینسون، ریتا ال. و همکاران: زمینه

روان شناسی هیلگارد، ترجمه براهنی و همکاران،

انتشارات رشد، تهران ۱۳۸۱.

- پروین، لارنس و جان، الیور: شخصیت،

ترجمه جوادی و کدیور، نشر آبیژن، تهران ۱۳۸۱.

- دادستان، پریرخ: روان شناسی جنایی، انتشارات

سمت، تهران ۱۳۸۲.

- شولتز، دوان و شولتز، سیدنی: نظریه های

شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، نشر هما،

تهران ۱۳۷۷.

- گلاور، جان ای. و برونینگ، راجر اچ:

روان شناسی تربیتی، ترجمه علینقی خرازی، مرکز

نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۵.

- گیدنز، آنتونی: جامعه شناسی، ترجمه

منصوری، نشر نی، تهران ۱۳۸۱.

- مطهری، استاد شهید مرتضی: نظام حقوق زن در

اسلام، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۵.

- منصور، محمود: روان شناسی ژنتیک، تحول روانی از

تولد تا پیری، انتشارات سمت، تهران ۱۳۷۵.

- ALLGOOD, MERTEN, B.LEWINSON, P.M.& HOPS (1990), SEX DIFFERENCES AND ADOLESCENT DEPRESSION: ATTRIBUTIONAL ASPECTS. BRITISH JOURNAL OF CLINICAL PSYCHOLOGY, 27, 5-21.

- COMER, RONALD J.(1995) ABNORMAL PSYCHOLOGY, FREEMAN AND COMPANY, NEW YORK DSMIV.(1994) DIAGNOSTIC AND STATISTICAL MANUAL OF MENTAL DISORDERS.

- MURDOCK, GEORGE (1949) SOCIAL STRUCTURE, NEW YORK, MACMILLAN REBER, ARTHURS. (1985) DICTIONARY OF PSYCHOLOGY.

### پی نوشت ها:

1- INFORMAL EDUCATION

2- HIDDEN CURRICULUM

3- SELF ESTEEM

4- BODY IMAGE

5- SELF CONSCIOUSNESS

6- ALLGOOD MERTEN

7- NARCISSISTIC PERSONALITY DISORDER

8- AVOIDANT PERSONALITY DISORDER

9- NOT OTHERWISE SPECIFIED PERSONALITY

DISORDERS